

استاندارد طلا، مبنای ارزش یک کالای فیزیکی (که آزادانه مبادله می‌شود) نیست بلکه مقامات دولت آن را «تعیین» و بهتر بگوییم دیکته می‌کنند؛ انتشار، عرضه، تصفیه^۱ و تسویه^۲ پول دستوری را مقامات دولتی کنترل می‌کنند و دست آن‌ها در صورت صلاحدید حتی در مصادره آن هم باز است.

با پول دستوری، دیگر انتخاب پول و ارزش‌گذاری آن از طریق مبادله‌های آزاد در بازار انجام نمی‌شد و فاتحان دو جنگ جهانی و برندگان تحولات ژئوپلیتیک بین‌المللی به جای بازار نشستند. انتخاب این یا آن پول و ارزش‌گذاری آن نیز به خواست و دستور همین فاتحان و برندگان انجام می‌گیرد؛ پولی که به عنوان واسطه مبادله در واقع یک پای هر معامله در بازار به حساب می‌آید. فرمان سال ۱۹۱۵ بانک انگلستان و برخی نمونه‌های مشابه دیگر در آن زمان اقدامی اضطراری و موقت به دلیل شرایط خاص جنگ جهانی نخست قلمداد می‌شد. با این حال امروز بعد از گذشت بیش از یک قرن همچنان بانک انگلستان در ازای اسکناس به کسی طلا پرداخت نمی‌کند. ساختارها و ترتیبات «موقتی» که با هدف محدود کردن تبدیل اسکناس به طلا ایجاد شده بودند «دائمی» شدند و امروز زیرساخت مالی سیستم دستوری را تشکیل می‌دهند. ماجرا از قرن پیش تا امروز ادامه داشته است و دیگر هرگز سیستم پولی جهان دوباره به آن دوران بازنگشت؛ دورانی که می‌شد ارزش‌های رایج را به طور کامل به طلا تبدیل کرد.

فرمان جرج پنجم که در بالا آمد را شاید بتوان معادل ایمیلی دانست که ساتوشی ناکاموتو به گروه اینترنتی رمزنگاری^۳ برای معرفی بیت‌کوین ارسال کرده است. اما برخلاف ناکاموتو، دولت اعلیحضرت هیچ نرم‌افزار، مستند راهنما^۴ و شرح فنی برای اجرا و عملی کردن سیستم پولی جدید ارائه نکرد. برخلاف لحن سرد و رسمی ساتوشی که رگی را نمی‌جنباند و شوری بر نمی‌انگیخت، دولت اعلیحضرت در فرمان خود روی اقتدار سیاسی‌اش خیلی حساب کرده و به دنبال دستکاری احساسات مردم و حس وطن‌پرستی آن‌ها بود. با آنکه ساتوشی چند ماه بعد از اعلام اولیه و معرفی بیت‌کوین توانست شبکه آن را به راه بیندازد و عملیاتی کند اما کار استاندارد دستوری جدید کمی! بیشتر طول کشید: دو جنگ جهانی، همایش‌های پولی متعدد، چندین بحران مالی و سه نسل از دولت‌ها، بانکداران و اقتصاددانان آمدند و رفتند تا سرانجام استاندارد دستوری در سال ۱۹۷۱ به طور کامل عملیاتی شد.

مصیبت‌های بانک انگلستان از آغاز جنگ بزرگ (جنگ جهانی اول) آغاز شد. در ۳۱ ژوئیه ۱۹۱۴ جمعیتی عظیم بیرون درهای دفتر مرکزی بانک انگلستان در خیابان تردنیل^۵ صف کشیده بودند. آن‌ها می‌خواستند موجودی حساب بانکی و اسکناس‌هایشان را تا قبل از تعطیلات ماه اوت بانک به سکه‌های طلا تبدیل کنند. همان روزها امپراتوری اتریش-

۱. clearance

برای آن پایایی کردن هم آورده‌اند و به «صاف کردن» حساب‌ها با یکدیگر اشاره دارد.

۲. settlement

در بسیاری از موارد «تسویه» و «تصفیه» را مترادف به کار می‌برند ولی «تسویه» حاکی از انتقال فیزیکی و قطعی «پول» بین نهادهای مالی است و «تصفیه» تنها به «صاف کردن» حساب‌ها اشاره دارد و مستلزم انتقال فیزیکی نیست.

۳. cryptography

۴. white paper

۵. Threadneedle Street

مجارستان پس از سوء قصد به آرشیدوک فرانکس فریدیناند و یک ماه تشدید تنش‌ها در سراسر اروپا علیه صربستان اعلان جنگ کرده بود. سرمایه‌گذاران از همه جای اروپا به بانک‌ها هجوم می‌بردند تا دارایی‌های مالی خود را به طلا تبدیل کنند و البته حق هم داشتند: آن‌ها نگران بودند دولت‌ها برای درآوردن خرج جنگ ارزش پولشان را کاهش دهند. در آن ژوئیه سرنوشت‌ساز، روزنامه‌های انگلیسی جنگ پیش‌رو را «جنگ تعطیلات ماه اوت» می‌نامیدند و تصور می‌شد این جنگ با پیروزی سریع ارتش بریتانیا همراه باشد. اما صف‌های طولانی سپرده‌گذاران بیرون مهم‌ترین نهاد مالی جهان از ماجرای دیگری حکایت می‌کرد: این تعطیلات هرگز تمام نخواهد شد!

اگر بانک انگلستان در ازای همه اسکناس‌ها و حساب‌های بانکی ذخیره طلای کافی داشت با وقوع جنگ هم مشکل نقدشوندگی به وجود نمی‌آمد. بانک انگلستان علی‌القاعده طبق الزامات سفت‌وسخت استاندارد طلا باید چنین می‌کرد و در این صورت تمام سپرده‌گذاران می‌توانستند اسکناس‌ها و حساب‌های بانکی خود را به طلا تبدیل کنند و دیگر صفی هم در کار نبود. با این حال بانک انگلستان بنا به تجربه قبلی دریافته بود که نیازی نیست پشتوانه طلای لازم برای همه اسکناس‌های موجود را نگهداری کند. بسیاری از سپرده‌گذاران اغلب پولشان را به جای طلا به شکل اسکناس و در حساب بانکی خود نگهداری می‌کردند. این کارشان هم غلط نبود؛ حمل و نقل اسکناس‌های بانکی در مقایسه با طلا راحت‌تر بود و تبدیل آن‌ها به ارقام بزرگ‌تر یا کوچک‌تر هم زحمت زیادی نداشت. اگر یک سپرده‌گذار در بانک انگلستان حساب داشت در همه جای دنیا می‌توانست پرداخت‌هایش را با دفترچه چک خود، بسیار سریع‌تر از روش ارسال فیزیکی طلا، انجام دهد. سرمایه جهانی نیازمند سازوکارهای تصفیه امن بانک انگلستان بود و همین حاشیه امنی برای بانک ایجاد کرده بود که بتواند از زیر اجرای کامل استاندارد طلا در برود.

در آن زمان، بانک انگلستان کانون و مرکز مالی جهان به شمار می‌آمد و پوند استرلینگ هم‌تراز طلا بود. اعتبار دولت انگلستان، نیروی نظامی قدرتمند آن کشور و شبکه تسویه پرداخت بی‌رقیب آن جایگاهی منحصر به فرد به بانک انگلستان بخشیده بود؛ موقعیتی ممتاز در نظم مالی جهان به طوری که پوند استرلینگ حدود نیمی از کل ذخایر ارزی جهان را شامل می‌شد.

در دوره پیش از جنگ، بانک انگلستان ارز خودش را به عنوان ارز ذخیره به بانک‌های مرکزی مستعمرانش داده بود و البته این کار هم طی ترتیباتی موسوم به استاندارد مبادله طلا انجام می‌گرفت. از آنجا که مستعمرات از خدمات بانک انگلستان برای تسویه پرداخت‌های بین‌المللی خود بهره می‌گرفتند به طور طبیعی انتظار می‌رفت ارز انگلستان سهم بزرگی از ذخایرشان را تشکیل دهد و البته به دنبال تبدیل آن به طلا هم نبودند. در چنین وضعیتی بانک انگلستان از نوعی حاشیه امن تورمی^۱ هم برخوردار بود به طوری که تا سال ۱۹۱۳ نسبت ذخایر رسمی به تعهدات پولی خارجی آن تنها ۳۱ درصد بود. بانک انگلستان تورم را به مستعمرات صادر کرده بود؛ بانک خرج خودش را درآورده بود ولی

۱. inflationary margin

موقعیت نقدینگی^۱ آن تعریفی نداشت. تا وقتی بیشتر مستعمرات، سپرده‌گذاران و صاحبان اسکناس یکباره به سراغ تبدیل اموال خود به طلا نمی‌رفتند لازم نبود بانک انگلستان خیلی نگران نقدینگی باشد.

آن نسل از بانکداران که در فضای صلح و پیشرفت عصر ویکتوریا و استاندارد طلا بالیده بودند بحران نقدینگی^۲ را چندان جدی نمی‌گرفتند. کمتر کسی هم به یک جنگ جهانی فکر می‌کرد ولی در تابستان ۱۹۱۴ یک جنگ جهانی و یک بحران نقدینگی تمام‌عیار هم‌زمان رخ دادند. جنگ باعث شد ماشه بحران نقدینگی کشیده شود ولی علت اصلی چیز دیگری بود. خانه پول دستوری از پای‌بست ویران است؛ مشکل اصلی که البته در قرن بیستم (قرن پول دستوری) عادی به شمار می‌آمد یک چیز بود: کنترل انحصاری دولت روی شبکه پرداخت زمینه‌ساز سوءاستفاده از ارز ملی شده بود.

با ظاهر شدن مصائب جنگ در اروپا بسیاری از سپرده‌گذاران خارجی هم به صرافت بیرون کشیدن دارایی‌های خود از انگلستان افتادند؛ خیلی از انگلیسی‌ها هم ترجیح می‌دادند پول‌شان را به جای کاغذهای بانکی به شکل طلا نگهداری کنند. در آخرین شش روز کاری ماه ژوئیه، بانک انگلستان از ۲۶/۵ میلیون پوند کل ذخایر خود، ۱۲/۳ میلیون پوند سکه طلا به متقاضیان پرداخت کرد. پیش‌تر به مخیله کسی خطور نمی‌کرد که بانک انگلستان نتواند به وعده خود مبنی بر پرداخت طلا در ازای حساب‌های بانکی و اسکناس‌ها عمل کند ولی یکباره همه چیز تغییر کرد. در این مرحله بانک با کاهش ارزش پوند می‌توانست ذخایرش را حفظ کند ولی با این کار تمام حسن شهرت و خوشنامی خود را در میان مردم انگلستان از دست می‌داد؛ این کار به‌شدت اعتماد عمومی نسبت به بانک را خدشه‌دار می‌کرد.

در نوامبر ۱۹۱۴ دولت انگلستان نخستین اوراق قرضه جنگ^۳ را منتشر کرد که هدف از انتشار آن استقراض ۳۵۰ میلیون پوند استرلینگ از سرمایه‌گذاران خصوصی بود؛ بهره پرداختی ۴/۱ درصد و موعد سررسید ۱۰ سال بعد بود. در کمال شگفتی، مردم از این اوراق استقبال چندانی نکردند و تنها حدود یک سوم مبلغ پیش‌بینی‌شده به فروش رفت. بانک انگلستان برای ماستمالی ماجرا و جلوگیری از بالا گرفتن این اوضاع دست به دامن رئیس صندوق خود و معاونش شد؛ پول لازم در اختیار آن قرار داده شد تا با نام خود اوراق خریداری کنند. در مقاله‌ای در روزنامه «فایننشال تایمز»، سخنگوی همواره وفادار بانک انگلستان، ادعا شده بود که تقاضا برای اوراق بیش از حد انتظار بوده است. حتی جان مینارد کینز که آن زمان در خزانه‌داری مشغول بود در یک یادداشت محرمانه غیررسمی، بانک انگلستان را برای انجام این «شعبده استادانه»^۴ تحسین کرده بود. علاقه کینز به این قبیل مخفی‌کاری‌های پولی از بین نرفت و بعدها هم ادامه پیدا کرد و البته الهام‌بخش نگارش هزاران کتاب درسی اقتصادی در سراسر جهان شد! بانک انگلستان در آن زمان بذری را

۱. liquidity position

۲. liquidity problem

۳. war bond

۴. chief cashier

از مقامات ارشد بانک انگلستان که امضای وی روی اسکناس‌ها نقش می‌شود.

۵. masterly manipulation

پاشید که طی یک قرن بعد از آن میوه‌اش جز تبنانی بانک مرکزی و دولت علیه منافع عموم مردم نبود. بامزه اینجا بود که «فایننشال تایمز» بعد از گذشت ۱۰۳ سال به آن اشتباه اعتراف کرد؛ دلیلش هم این بود که چند نفر از کارمندان ماجراجوی بانک انگلستان با سرک کشیدن به اسناد بایگانی از قضیه بو برده بودند و شرح غائله در وبلاگ بانک منتشر شده بود.

بانک انگلستان تصمیم گرفت همان استاندارد طلا را ادامه دهد ولی با توجه به ذخایر رو به کاهش خود باید راهی برای مهار موج سهمگین متقاضیان طلا پیدا می‌کرد. رامحل بانک یک اعلان جنگ غیررسمی علیه طلا بود. جزئیات جالبی از این جنگ در کتاب «بانک انگلستان ۱۹۱۴-۱۹۲۱» (تاریخ منتشر نشده جنگ) آورده شده است. این کتاب چندان مشهور نیست ولی با جزئیات فراوان به شرح وقایع آن دوران پرداخته است. کتاب به سفارش مونتگو نورمن^۱، رئیس وقت بانک انگلستان، به نگارش درآمد و نویسنده آن هم منشی شخصی وی جان آزبورن^۲ بود. گفتنی است کتاب در سال ۱۹۲۶ به اتمام رسید ولی چاپ نشد تا اینکه در سپتامبر ۲۰۱۹ بانک انگلستان آن را در وبگاه خود منتشر کرد.

مردم خیلی مشتاق نبودند پولشان را برای جنگ به دست دولت بسپارند و بدهی دولت به بانک انگلستان هم خیلی زیاد شده بود. بانک برای تقویت وضعیت نقدینگی خود به طلای بیشتری نیاز داشت. خزانه‌داری آن فرمان معروف (ابتدای همین فصل) را صادر کرد و از مردم خواست که پرداخت‌های خود به اداره پست و بانک‌ها را با طلا انجام دهند و در ازای مطالبات خود هم به جای طلا اسکناس دریافت کنند و حقوق و دستمزد و دیگر پرداخت‌های نقدی هم با اسکناس انجام گیرد. بعد از این فرمان، بانک انگلستان و خزانه‌داری به بانک‌ها دستور دادند تا سکه‌ها را جمع‌آوری کنند و طلاهای گردآوری شده در یک حساب ذخیره در دسترس خزانه‌داری برای تأمین مخارج جنگ قرار گیرد.

آزبورن می‌نویسد:

«در سال ۱۹۱۵، در مجموع ۲۰'۸۲۳'۰۰۰ پوند استرلینگ از بانکداران بریتانیایی جمع‌آوری و برای تقویت اعتبار خزانه‌داری به ایالات متحده صادر شد». وی در پاورقی می‌نویسد: «بانک انگلستان ۲،۴۲۳'۰۰۰ پوند سکه طلا را هم نگه داشت زیرا موجودی آن به شکل جدی کاهش پیدا کرده بود». در ادامه می‌خوانیم: «در نوامبر ۱۹۱۵، دولت مجبور شد کمیته‌ای با عنوان کمیته مبادلات ارزی لندن^۳ تشکیل دهد تا در بحث ارزهای خارجی از آن‌ها مشاوره بگیرد. مقرر شد برای تسهیل کار کمیته، بانکداران از تحویل طلا به مشتریان خودداری کنند و نیاز آن‌ها را با اسکناس تأمین کنند».

بعدها طی قرن پول دستوری این رسم و آیین «کمیته‌سازی» خیلی رواج پیدا کرد؛ کمیته‌هایی که مأموریتشان تعیین و تحدید مناسبات و ترتیبات پولی بوده و هست. آزبورن ادامه می‌دهد:

۱. Montague Norman

مانتگیو البته به گویش اصلی نزدیک‌تر است ولی در فارسی بیشتر مونتگو رایج است.

۲. John Osborne

۳. London Exchange Committee

«سال بعد روشن شد که در پی فرمان مورد اشاره و اقدامات بانکداران، مردم هم بیشتر به استفاده از پول کاغذی عادت کرده و با نبودن طلا کنار آمده بودند.

بانکداران لندن^۱ در سال ۱۹۱۷ برای انجام یکی از تعهدات کمیته مبادلات ارزی لندن (در مورد وام ۵۰ میلیون دلاری دریافتی از گروهی از بانکداران ایالات متحده در نوامبر ۱۹۱۵) ۱۰ میلیون پوند استرلینگ سکه طلا به حساب خزانه‌داری واریز کردند که برای فدرال رزرو نیویورک «کنار گذاشته شد».

فرمان بعدی از طرف رئیس خزانه‌داری در قالب نامه‌ای به تاریخ ۲۵ ژوئیه ۱۹۱۷ برای بانکها صادر شد. به بانکدارها گفته شده بود تا ذخایر طلای خود را با توجه به وضعیت فعلی ارز آمریکا در اختیار دولت بگذارند. رئیس خزانه‌داری از بانکها خواست تا برای حفظ اعتبار عمومی خود طلاها را با توافقی بین خودشان^۲ تحویل دهند تا دیگر نیازی به صدور دستور قانونی و اعمال اجبار (ذیل مقررات دفاع از سرزمین^۳) نباشد. در نتیجه این فرمان بانکها موافقت کردند ۹۰ درصد از ذخایر طلایشان را در اختیار خزانه‌داری بگذارند.

در نخستین روز آوریل ۱۹۱۹ با فرمان سلطنتی^۴ صادرات سکه طلا ممنوع شد و در همان تاریخ در نشست بانکداران توافق کردند: ذخایر سکه طلا و شمش فعلی خود و آنچه در آینده خریداری می‌کنند را به طور کامل در اختیار خزانه‌داری قرار دهند (البته به استثنای مواردی که خود بانکها وارد کرده بودند) و همچنین این سکه‌ها و شمش‌ها در صورت لزوم باید به بانک انگلستان منتقل شوند. همچنین مقرر شد تمام طلاهایی که پیش‌تر برای کار با طرف خارجی کنار گذاشته شده‌اند در صورت آزاد شدن^۵، فوری به بانک انگلستان تحویل شوند. جزئیات کامل ذخایر طلا باید به صورت ماهیانه به بانک انگلستان ارائه شود و بانکداران متعهد می‌شوند با تمام ابزارها و وسایل در اختیار خود جلوی خروج^۶ طلا از بانک انگلستان را بگیرند.

چنین تصور می‌شد که دسترسی به کل ذخایر طلای موجود برای بانکداران و همچنین کل کشور ضرورت تام دارد؛ در صورت لزوم باید بتوان به طور متمرکز در مقابل تهدیدهای ناشی از ارزهای خارجی، به ویژه ارز آمریکا، واکنش نشان داد. خزانه‌داری در پایان همان سال از بانک انگلستان خواست تا تمام موجودی سکه‌های طلای بانکها در سراسر قلمرو پادشاهی جمع‌آوری شود^۷.

بانک انگلستان هر از گاهی از بانکها سکه‌های طلا را می‌خرد و در ازای آنها اسکناس می‌داد. در دسامبر ۱۹۱۹، خزانه‌داری از بانک انگلستان خواست تمام سکه‌های

۱. Clearing Bankers

اشاره به کمیته بانکداران لندن است که سال ۱۸۲۱ تشکیل شد و کارشان نظارت بر اتاق تصفیه وجوه لندن بود.

۲. private arrangement

۳. the Defence of Realm regulations

مقرراتی که همزمان با شروع جنگ جهانی نخست در بریتانیا وضع شد و به دولت اختیارات گسترده‌ای اعطا می‌کرد.

۴. order of council

قانونی که به طور رسمی از سوی شاه/ملکه با نظر شورای مشاوران (privy council) وضع می‌شود.

۵. import

۶. earmark

۷. release

۸. withdrawals

طلای بانک‌ها در سراسر بریتانیا جمع‌آوری شود. تا ژوئن ۱۹۲۰ بانک‌های خصوصی ۴۱،۷۹۳،۰۰۰ پوند استرلینگ سکه طلا (کموبیش معادل همه موجودی طلایی که در اختیار داشتند) را تسلیم و در ازای آن اسکناس‌های کاغذی دریافت کردند. کل این غائله ۵،۵۱۶ پوند استرلینگ آب خورد و انگار با خرج هر پوند (در واقع کمی بیشتر از یک پوند) بانک انگلستان توانست ۱۰،۰۰۰ پوند را جمع‌آوری کند. از انضباط و نظم و ترتیبی که در فرایند اثبات کار^۱ بیت‌کوین سراغ داریم در پول دستوری خبری نبوده و نیست؛ روال کار از همان آغاز پیدایش و حتی قرن پس از آن همین بوده و هست. بخش عمده‌ای از این طلاها به منظور دریافت اعتبار بیشتر (برای تأمین هزینه‌های جنگ) به ایالات متحده حمل شد.

بانک انگلستان از آغاز اوت ۱۹۱۴ تا پایان اوت ۱۹۲۱ به طور خالص چیزی معادل ۶۲،۴۱۱،۰۰۰ پوند استرلینگ طلا به جیب زد. در واقع دولت بریتانیا دست به مصادره ۱۴،۶۸۴،۹۴۱ اونس یا حدود ۴۵۵/۲ تن طلا زد. امروز آن سکه‌های طلا در حدود ۲۰ میلیارد پوند می‌ارزند که حدود ۳۰۰ برابر ارزش سال ۱۹۱۴ آن‌هاست. در زمان نگارش این کتاب در سال ۲۰۲۱ ذخایر طلای بانک انگلستان در حدود ۳۱۰/۳ تن است.

جنگ تقاضا برای طلا را افزایش داده بود ولی فرصت‌هایی را هم برای بانک انگلستان پدید آورد؛ بانک انگلستان با توجه به تعطیلی پروازها دیگر کمتر زیر فشار انتقال طلا به سپرده‌گذاران خارجی خود بود. در آوریل ۱۹۱۹ با پایان جنگ و از سرگیری دوباره پروازها صادرات سکه‌های طلا هم ممنوع شد. لارنس آفیسر^۲، مورخ اقتصاد، این دوره را چنین توصیف می‌کند:

«بریتانیا با شعله‌ور شدن آتش جنگ و هجوم مردم برای تبدیل پوند استرلینگ، محدودیت‌ها و سازوکارهای کنترلی شدیدی را وضع کرد؛ در پی آن انجام پرداخت‌های داخلی و بین‌المللی با مشکل روبه‌رو شد و در عمل دیگر خبری از استاندارد طلای بین‌المللی نبود. البته قانونی در کار نبود که تبدیل ارز به طلا را ممنوع کند ولی توسل دولتی‌ها به اخلاق‌درماتی^۳، زیادی مقرراتی بودن آن‌ها و همچنین وضع ماده و تبصره‌های محدودکننده متعدد نیز اثرش خیلی متفاوت نبود. صادرات طلا با ابزارهای فراقانونی محدود شد (و همچنین با ارجاع به قانون مراوده با دشمن^۴)؛ بانک انگلستان در عمل تمام واردات طلا را مصادره می‌کرد و در مورد بانکداران و دلان شمش هم با اخلاق‌درماتی کار را پیش می‌برد.»

بانک انگلستان با همین ترفند «طلای کمتر و اسکناس بیشتر در دست مردم» موفق شد نرخ مبادله رسمی را در همان میزان قبلی یعنی ۴/۲۵ پوند به ازای هر اونس تروا^۵ طلا حفظ کند؛ این قیمت را رئیس ضرابخانه سلطنتی، سیر اسحاق نیوتن، در سال ۱۷۱۷ تعیین

۱. proof of work
 ۲. Lawrence Officer
 ۳. moral suasion

اشاره به استفاده زیاد از توصیه‌های اخلاقی و دست به دامن اخلاق شدن است.

۴. trading with the enemy legislation
 ۵. troy ounce

واحد وزنی سنجش برای فلزات گران‌بها معادل ۱/۰۹۷ اونس معمولی است.

کرده بود. دو قرن حسن سابقه بانک انگلستان در تبدیل اسکناس به طلا (البته جز دوران جنگ‌های ناپلئونی) باعث غرور ملی و شهرت جهانی پوند استرلینگ بود. این پیشینه درخشان نه تنها شهرتی افسانه‌ای به پوند استرلینگ بخشیده بود و خیلی‌ها آن را با طلا برابر می‌دانستند بلکه حتی عبارت «استاندارد طلا» هم ضرب‌المثل شده بود و بر کمال، ثبات و اعتبار دلالت داشت. جالب است که این ضرب‌المثل حتی یک قرن پس از رها کردن استاندارد طلا همچنان رایج است.

بانک انگلستان به بهانه جنگ توانست تبدیل ارز خود به طلا را برای خارجی‌ها به حالت تعلیق درآورد و داخلی‌ها را هم وادار کند که کمتر از طلا استفاده کنند. بانک انگلستان به خوبی از دستور، مقررات و کنترل انحصاری خود بر مهم‌ترین زیرساخت مالی جهان بهره گرفت تا هزینه‌های هنگفت جنگ را تأمین کند. با این حال نه استاندارد طلا به طور رسمی کنار گذاشته شد؛ نه تبدیل اسکناس به طلا ممنوع شد و نه حتی ارزش پوند کاهش یافت. یک علم جدید و در واقع نوعی کیمیاگری مالی متولد شد که البته حامی آن دولت بود. بانک‌های مرکزی با کنترل بانک‌ها و مصادره طلاها توانستند دست به خلق پول «دستوری» بزنند. این کیمیاگران کاغذی جدید با همین ترفند جا زدن پوند به جای طلا! موفق شدند کارشان را پیش ببرند؛ نیوتن و کیمیاگران قدیمی شکست خوردند ولی این کیمیاگران جدید پیروزی را به آغوش کشیدند. به هر حال انگار دیگر می‌شد به میزان دلخواه طلا! تولید کرد. آن سنگ جادو! که کیمیاگران قدیمی مدت‌ها در سودای آن می‌سوختند پیدا شده بود: ماشین چاپ پول و حساب جاری.

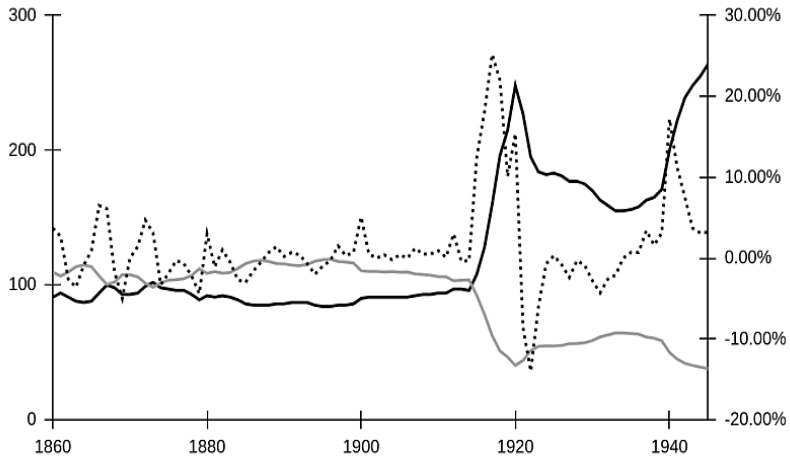
بلافاصله پس از جنگ البته به نظر نمی‌رسید این تخطی مهم‌ترین ارز جهان از استاندارد طلا (پول سالم) پیامدی منفی چندانی برای بانک مرکزی انگلستان داشته باشد ولی به مرور زمان هزینه‌های این بلاهت پولی آشکار شدند. دولت‌ها بیشتر و بیشتر سراغ این قبیل ترفندها رفتند و این هزینه‌ها هم به یک واقعیت همیشه حاضر در «قرن پول دستوری» بدل شدند. در قرن جدید شاهد بودیم که پیشرفت و ثبات در بلندمدت خیلی زیرپوستی فدای توهم ثبات در کوتاه‌مدت شد. پیامدهای اقتصادی ناگوار تورم تا دهه‌ها روی دوش اقتصاد بریتانیا سنگینی می‌کرد.

بانک انگلستان با حفظ ارزش پوند استرلینگ در نرخ پیش از جنگ، تخم مشکلاتی را کاشت که در نمونه‌های بعدی اجرای استاندارد دستوری نیز اغلب به چشم می‌آمدند. در حالیکه نرخ تبدیل اسمی میان اسکناس و طلا تغییر نکرده بود در واقع قیمت کالاها و خدمات عادی به شدت افزایش پیدا کرد. بر اساس تحقیقی که به تازگی دایره آمار کتابخانه مجلس عوام انجام داده است نرخ سالانه تغییرات قیمت از ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۰ به ترتیب عبارت بودند از: ۱۲/۵٪، ۱۸/۱٪، ۲۵/۲٪، ۲۲٪، ۱۰/۱٪ که در طی پنج سال به صورت جمعی ۱۲۴٪ افزایش را نشان می‌دهد. این بالا رفتن شدید قیمت‌ها زندگی را برای مردم عادی انگلیس سخت کرده و سروصدای تشکل‌های کارگری را هم در آورده بود و مردم خواهان کنترل قیمت‌ها و افزایش حقوق و دستمزدها بودند. پیامدهای ناگزیر این سیاست‌ها هم جیره‌بندی‌ها، کمبودها و البته بیکاری گسترده بودند. پایان جنگ با بازگشت میلیون‌ها

سرباز و نظامی همراه بود ولی کنترل‌های قیمتی (قیمت کالاها و نیروی کار) باعث شده بود که اقتصاد بریتانیا نتواند خود را با بازگشت آن‌ها (افزایش جمعیت نیروی کار) سازگار کند. اگر پوند با در نظر گرفتن تورم ارزش‌گذاری شده بود البته ارزش پس‌اندازهای مردم کاهش می‌یافت ولی قیمت کالاها و نیروی کار در بازار تعدیل و اصلاح می‌شد. بانک انگلستان زیر بار این ارزش‌گذاری نرفت و پیامدهای یک ارز گران^۱ که تبدیل آن به طلا دشوار بود را هم می‌توان حدس زد: اصلاحات اقتصادی لازم به تعویق افتاد و عدم تعادل‌های ناشی از تورم و کنترل‌های قیمتی هم کش پیدا کرد. دولت برای خرج بیشتر (با هدف حمایت از بیکاران و فقرا) زیر فشار بود. با این حال بیشتر خرج کردن دولت و سیاست پولی انبساطی‌اش بر آتش افزایش قیمت‌ها دمید و فشارها بر پوند در بازارهای بین‌المللی شدت یافت. صدای خیلی‌ها درآمده بود و آن‌ها خواهان برگشت به دوران سکه‌های طلا و ادامه استاندارد طلا به همان سبک پیش از جنگ جهانی بودند.

مصائب بریتانیا فقط محدود به داخل نمی‌شد. در حالیکه همه کشورهای اروپایی در سال ۱۹۱۴ در عمل اجرای استاندارد طلا را رها کردند در ایالات متحده این رویه تا سال ۱۹۱۷ همچنان برقرار بود و باعث شد این کشور مقصدی جذاب برای انبوه طلاهای فراری از اروپا به شمار آید. فدرال رزرو ایالات متحده حتی توانست با اعطای اعتبار به بانک انگلستان در حفظ بخش زیادی از طلای انگلیسی‌ها هم نقش موثری ایفا کند. هر جا طلا برود قدرت هم به دنبالش روان خواهد شد. بانک انگلستان داشت یاد می‌گرفت چطور خودش را با واقعیت‌های اقتصادی تازه جهان تنظیم و سازگار کند؛ جهانی که امریکا و فدرال رزرو در آن نقش پررنگ و پررنگ‌تری پیدا می‌کردند. دهه‌های بعد امریکا قدرت گرفت و نقش رهبری جهان را پیدا کرد، این نیز بر مشکلات قبلی پوند استرلینگ افزود؛ طی یک قرن پوند انگلستان حدود سه‌چهارم ارزش خود را در برابر دلار و ۹۰ درصد ارزش‌اش را در برابر طلا از دست داد. کیمیاگری بریتانیایی‌ها با استاندارد دستوری بسیار پرهزینه‌تر از چیزی شد که در بادی امر به نظر می‌آمد.

۱. overvalued



تصویر ۱- اثرات جنگ روی پوند استرلینگ
خط تیره ممتد: شاخص قیمت (۱۹۷۴=۱۰۰)؛ خط روشن ممتد: ارزش پوند (۱۹۷۴=۱۰) (محور سمت چپ)
نقطه چین: تغییر قیمت نسبت به سال گذشته (محور سمت راست)

همه اقتصادهای اصلی اروپا به دلیل تأمین مالی جنگ درگیر تورم بالا بودند؛ ارزش پول آن‌ها نسبت به طلا کاهش یافته بود و دیگر تبدیل آن‌ها به طلا با نرخ پیش از جنگ ممکن نبود. عاقلانه این بود که بپذیریم کار استاندارد دستوری به عنوان یک ترفند موقت برای تأمین مالی جنگ به پایان رسیده است و دوباره به استاندارد طلا بازگردیم؛ چیزی که بسیاری از مردم اروپا می‌خواستند و مقامات وعده آن را می‌دادند. با این حال بازگشت به استاندارد طلا با شرایط پیش از جنگ معنایش پایان رونق تورمی^۱ موجود و به دنبال آن تحمل یک دوره دشوار رکود^۲ بود؛ این رونق تورمی هم حاصل انبساط اعتباری^۳ بود که برای تأمین مالی جنگ به کار گرفته شد. ایالات متحده همین مسیر را انتخاب کرد که باعث رکودی شدید و البته گذرا در ۱۹۲۰ شد و پس از آن اقتصاد امریکا یکی از طولانی‌ترین دوره‌های رشد خود در تاریخ را تجربه کرد. بعد از پنج سال تعلیق هم دوباره روال تبدیل به طلا در ۱۹۲۲ برقرار شد. از سوی دیگر بریتانیا تلاش کرد تا مأموریتی غیرممکن را به انجام رساند: این کشور می‌خواست همزمان ولخرجی‌های خزانه‌داری، افزایش حقوق‌ها (بنا به خواست اتحادیه‌های کارگری)، حفظ نرخ پیش از جنگ برای تبدیل طلا و نقش‌آفرینی پوند استرلینگ به عنوان ارز ذخیره جهانی را با هم داشته باشد. بانک انگلستان که طعم شیرین این کیمیاگری کاغذی را چشیده بود تصور می‌کرد مهندسی مالی و سیاسی همواره کارساز است و می‌تواند به هر صورت راهی برای حل مشکل نکول^۴ آشکار تعهدات طلای خود بیابد.

۱. inflationary boom
۲. recession
۳. credit expansion
۴. default

بانک انگلستان و خزانه‌داری به جای به رسمیت شناختن واقعیتی به نام تورم و کاستن از ارزش پوند (به منظور بازگشت به استاندارد طلا) ترجیح دادند چشمشان را روی مشکل ببندند و به امید سوی دیگر اقیانوس اطلس^۱ (امریکا) بنشینند؛ بماند که در آنجا هم مشکل تا قرن بعد ادامه پیدا کرد. از اینجا به بعد بود که آن‌ها عادت کردند ثبات و توانگری^۲ بلندمدت را فدای آسایش کوتاه‌مدت کنند.

چنانکه مورای روتبارد^۳، اقتصاددان امریکایی، هم اشاره می‌کند:

«خلاصه آنکه بریتانیا اصرار داشت دوباره به استاندارد طلا برگردد مشروط بر آنکه ارزش پوند ۱۰ تا ۲۰ درصد بیشتر از نرخ مبادله جاری تعیین شود؛ نرخی که حاصل جنگ و تورم بعد از آن بود. به این منظور باید قیمت‌ها در بریتانیا حدود ۱۰ تا ۲۰ درصد کاهش پیدا می‌کرد تا این کشور بتواند برتری رقابتی خود را در برابر کشورهای رقیب حفظ کند و کار صادرات را که برایش بسیار حیاتی بود پیش ببرد. اما قیمت‌ها کاهش نیافتند؛ پیش از همه به خاطر اینکه اتحادیه‌های کارگری اجازه کاهش حقوق و دستمزدها را ندادند. حقوق و دستمزد واقعی افزایش یافت و بریتانیا گرفتار بیکاری گسترده و مزمن شد. برای تورم منفی، نیاز به انقباض اعتباری بود که این هم رخ نداد زیرا بر شدت بیکاری می‌افزود. این بیکاری تا اندازه‌ای ناشی از بیمه بیکاری دولتی هم بود که پس از جنگ به وجود آمد (و این امکان را به اتحادیه‌های کارگری می‌داد که در اعتراض به کاهش حقوق و دستمزد مقاومت بیشتری از خود نشان دهند). در نتیجه بریتانیا شروع به از دست دادن طلاهایش کرد. بریتانیای کبیر به جای لغو بیمه‌های بیکاری، انقباض اعتباری و/یا تعیین نرخ مبادله مناسب (پوند با طلا) مسیر دیگری رفت. بریتانیا برای جبران زیان از دست دادن طلاها بر عرضه پول خود افزود (آن را متورم کرد) و دست به دامن ایالات متحده شد. اگر دولت ایالات متحده هم پول خود را متورم می‌کرد دیگر نیازی نبود بریتانیا طلای اضافه به آن‌ها بدهد. کوتاه‌سخن آنکه مردم امریکا باید بار تورم و مصائب پیامد آن را تحمل می‌کردند تا دولت انگلستان و اتحادیه‌های کارگری بتوانند همچنان به روش و سبک موردعلاقه خود راه را ادامه بدهند».

بنیامین استرانگ^۴، رئیس فدرال رزرو نیویورک، در نامه‌ای که روتبارد هم آن را نقل می‌کند می‌نویسد:

«بار این تعدیل^۵ را بیش از آن‌ها (بریتانیا کبیر) ما باید به دوش بکشیم. از نظر سیاسی و اجتماعی برای دولت بریتانیا و بانک انگلستان بسیار دشوار است که به اصلاح قیمت‌ها در کشورشان تن بدهند ... با توجه به اینکه اوضاع تجارت‌شان خوب نیست و بیش از یک میلیون نفر بیکار دارند که با کمک‌های دولتی روزگار می‌گذرانند».

اشاره به عدم توانایی یک طرف قرارداد به ایفای تمام یا بخشی از تعهداتش (به صورت خواسته یا ناخواسته) است.

۱. across the pond

۲. solvency

اشاره به توانایی پرداخت بدهی است و معادل‌های مانند عدم اعسار و دین‌توانی هم برای آن آورده شده است.

۳. Murray Rothbard

۴. deflation

۵. Benjamin Strong

۶. readjustment

بریتانیا به دنبال این بود که از فشار روی پوند استرلینگ کاسته شود و در این مسیر می‌خواست به بهانه افزایش نقدینگی جهان^۱ ایالات متحده را قانع کند که سیاست پولی انبساطی پیش بگیرد. با کاهش ارزش دلار نسبت به طلا، فرار فلز زرد از بریتانیا به امریکا متوقف می‌شد و فشار روی پوند کاهش می‌یافت. بانک انگلستان همچنین برای حمایت از ارز خود تصمیم گرفت بخشی از ذخایر پوند خود را «توی پاچه بقیه کشورها کند»^۲؛ کشورهایی که از سازوکارهای تسویه و تصفیه این بانک استفاده می‌کردند و به پوند نیاز داشتند. بریتانیا و ایالات متحده همایش جنوا را در سال ۱۹۲۲ ترتیب دادند تا دوباره یک نظام پولی جهانی (با محوریت ارزش‌های خودشان و طلا) را مستقر کنند. در میان توصیه‌های آن همایش این جمله جالب هم به چشم می‌خورد: «طلا تنها استاندارد است که همه کشورهای اروپایی در حال حاضر بر پذیرش آن توافق دارند».

اما از آنجا که بانک انگلستان، قطب مالی جهان آن روز، هنوز تبدیل اسکناس به طلا را از سر نگرفته بود بازگشت به استاندارد طلا هم کار ساده‌ای به نظر نمی‌رسید. ایالات متحده امریکا و بریتانیا به دنبال یک استاندارد مبادله طلا^۳ بودند که از ترتیبات پولی رایج در برخی کشورهای آسیایی پیش از جنگ جهانی الگو گرفته شده بود. بامزه اینجا بود که اصل مشکل کمبود طلای بانک انگلستان پیش از جنگ ناشی از سوءاستفاده از همین استاندارد (استفاده از پوند استرلینگ به جای طلا) بود.

در این استاندارد تازه، اصل حرف این بود که بانک‌های مرکزی جهان در کنار ذخایر طلا از ذخایر پوند و دلار هم استفاده کنند، در تسویه‌های بین‌المللی از آن‌ها بهره بگیرند و دلار و پوند را با طلا یکی بدانند. از نگاه نظری اگر ایالات متحده و بریتانیا خیلی سفت و سخت به استاندارد مبادله طلا متعهد بمانند این استاندارد تفاوتی با استاندارد طلا نخواهد داشت. بانک‌های مرکزی جهان باید ذخایر طلای خود را در بانک انگلستان و فدرال رزرو ایالات متحده نگهداری (سپرده‌گذاری) و از شبکه تسویه بین‌المللی آن‌ها استفاده می‌کردند؛ با این شبکه گسترده، کشورهای مختلف می‌توانستند به سهولت از ذخایر طلای خود برای انجام پرداخت‌های بین‌المللی استفاده کنند («فروش آسان در مکان‌های مختلف»). همین امر آزادی عمل چشمگیری برای بانک انگلستان و فدرال رزرو فراهم کرد که بتوانند از استاندارد طلا فاصله بگیرند؛ دیگر کشورها چنان به زیرساخت مالی این دو نهاد برای تسویه پرداخت‌های تجاری بین‌المللی خود متکی بودند که به ندرت به فکر کار با خود طلا (به طور مستقیم) می‌افتادند و به دنبال گرفتن طلاهای خود نبودند.

در آن حال و هوا ارزش دلار امریکا به دلیل تورم کاهش پیدا کرده بود، بریتانیا از وام‌های ایالات متحده بهره‌مند می‌شد و بانک‌های مرکزی دیگر کشورها نیز مقدار زیادی از ذخایر خود را به پوند تبدیل کرده بودند. در پی این ماجراها فرصتی برای بانک انگلستان فراهم شد که در سال ۱۹۲۵ دوباره شکلی از پرداخت طلا را برقرار سازد. خبری از بازگشت به استاندارد طلای قبلی نبود بلکه نوعی خاص از آن، یعنی استاندارد شمش طلا^۴،

۱. global liquidity

۲. dump on other countries

۳. gold-exchange standard

۴. gold bullion standard

اجرا می‌شد. بانک انگلستان تنها شمش‌های طلای استاندارد^۱ تحویل می‌داد که در حدود ۴۰۰ اونس طلا بود. در ازای اسکناس‌های بانکی طلایی تحویل داده نمی‌شد و مردم نمی‌توانستند از ضرابخانه سلطنتی طلایی بخرند. بانک انگلستان در عمل استاندارد طلا را برای اکثریت مردم به حالت تعطیل درآورده و پوند هم پیوند سفت‌وسخت دوران پیش از جنگ را با پشتوانه طلای خود از دست داده بود.

با آنکه دیگر امکان تبدیل اسکناس‌ها به طلا وجود نداشت ولی مردم همچنان می‌توانستند طلاهایشان را در خارج از انگلستان بفروشند؛ آن هم با نرخی بالاتر از آنچه از بانک انگلستان دریافت می‌کردند. وضعیت غریبی بود: طلا همیشه جایی می‌رود که بیشترین ارزش را داشته باشد ولی بانک انگلستان با ارزان نگاه داشتن^۲ طلا انگار که خروج این فلز گران‌بها از مرزهای کشور را تشویق می‌کرد و به اصطلاح به آن «پارانه» می‌داد. تورم ایالات متحده باید افزایش می‌یافت تا خروج طلا از بریتانیا متوقف شود؛ روتبارد در کتاب «رکود بزرگ امریکا^۳» جزئیات ماجرا را به خوبی شرح داده است.

پیامد تورم این بار نیز همان پدیده آشنای همیشگی یعنی دور تجاری^۴ بود. وقتی از شدت تورم در انتهای سال ۱۹۲۸ کاسته شد سقوط بازار سهام در اواخر ۱۹۲۹ را شاهد بودیم؛ رونق^۵ دهه ۱۹۲۰ جایش را به رکود^۶ دهه ۱۹۳۰ داد. این الگوی اخیر (ایجاد حباب و سپس ترکیدن آن و ادوار رونق و رکودی که تمامی ندارند) به ویژگی استاندارد دستوری در سراسر جهان بدل شد و خیلی‌ها آن را عادی تلقی کردند. کار به جایی رسید که در کتاب‌های درسی اقتصاد هم این پدیده را ذاتی اقتصاد بازار معرفی می‌کردند؛ انگار که در مورد فصل‌های سال صحبت می‌کنیم.

پوند استرلینگ زیر فشار رکود و تورم دوام نیاورد؛ تورمی که برای مقابله با رکود تجویز شده بود. آخرین دست‌وپا زدن‌ها برای حفظ نرخ برابری پیش از جنگ تا سال ۱۹۳۱ ادامه پیدا کرد ولی در این سال سیاست مذکور به طور رسمی کنار گذاشته شد و ارزش پوند ۲۵ درصد کاهش پیدا کرد. به این سناریو فکر کنید که اگر بانک انگلستان در همان سال ۱۹۲۰ به دنبال کاهش ارزش پوند رفته بود چه تاریخ متفاوتی می‌داشتیم. تصور کنید چه رخ می‌داد اگر اجازه می‌دادند انگلستان به همان مسیر «طلایی» گذشته باز می‌گشت؛ زمانی که می‌شد پوند را به طور کامل به طلا تبدیل کرد و محدودیت‌های سفت‌وسخت‌تری برقرار بود و ایجاد تورم هم به این سادگی‌ها نبود.

دولت آمریکا طی بحران دهه ۱۹۳۰ به سراغ سیاست‌های پولی و مالی^۷ (بودجه‌ای) انبساطی رفت تا جلوی سقوط سیستم بانکی و اقتصادش را بگیرد. اما اگر امریکایی‌ها می‌خواستند همچنان به رویه تبدیل دلار به طلا با نرخ رایج (۲۰/۶۷ دلار به ازای هر اونس تروا) وفادار بمانند آن سیاست‌های انبساطی‌شانسی برای اجرا نداشتند. رئیس‌جمهور

۱. Good delivery

۲. devaluation

۳. America's great depression

۴. business cycle

۵. boom

۶. bust

۷. fiscal

روزولت در سال ۱۹۳۴ فرمان مصادره طلای امریکایی‌ها را صادر کرد و این طلاها را به نرخ ۳۵ دلار از مردم «خریداری» کرد که معادل کاهش ۴۳ درصدی ارزش دلار بود. از آن دوره‌ای که بریتانیا پول سخت مردم را از جیبشان بیرون کشیده و به جایش توکن دستوری به آن‌ها داده بود کمتر از دو دهه گذشته بود. امریکا نیز همان مسیر بریتانیا را رفت و البته هر دو مورد مصداق «نکول حاکمیت»^۱ به شمار می‌آیند؛ هرچند در کتاب‌های تاریخی کمتر از این وصف برای اشاره به آن دوران استفاده می‌کنند.

داستان استقرار استاندارد دستوری از این قرار بود و همه کشورهای جهان نیز به دنبال بریتانیا و انگلستان رفتند. روال کار به طور خلاصه این بود: کسری‌های کمرشکن ایجاد کن، با مصادره طلا یا جلوگیری از انتقال آن از پرداخت بدهی‌هایت شانه خالی کن (نکول)، تبدیل پول به طلا را متوقف کن، عرضه پول کاغذی را افزایش بده و سرانجام اگر زورت می‌رسد دیگر کشورها را وادار کن تا پولات را به عنوان ذخیره ارزی بپذیرند. ایالات متحده این کار را به بهترین شکل انجام داد.

متوقف کردن روال تبدیل پول به طلا و قرار گرفتن منبع لایزال پول دستوری در دستان دولت ایالات متحده یک پیامد مشخص داشت: گسترده‌تر شدن «رکود بزرگ». در این میانه یک بوروکراسی هیولآوار هم ایجاد شد که البته از تورم ارتزاق می‌کرد. جریان طلا از اروپا به امریکا در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ هم ادامه یافت. بعد از جنگ جهانی دوم دیگر امریکا در میدان رقابت پولی رقیبی نداشت؛ ذخایر طلای‌اش از ملل دیگر بسیار بیشتر و مهم‌ترین شبکه پرداخت بین‌المللی هم در اختیارش بود. این واقعیت‌های پولی جدید با امضای توافق برتون وودز در سال ۱۹۴۶ به رسمیت شناخته و در معماری سیستم مالی تازه جهان گنجانده شد. با این توافق دنیا به استاندارد مبادله طلا برمی‌گشت؛ شبیه همان سیستمی که انگلستان پیش‌تر در مورد مستعمره‌هایش به کار گرفته بود. گفتیم که سوءاستفاده انگلستان از این سیستم برای ماندن در یک موقعیت نقدینگی پرمخاطره چه رویدادهای نامیمونی را رقم زد.

سیستم پولی جدید جهان بر ستون دلار امریکا استوار شده بود و فقط بانک‌های مرکزی کشورها می‌توانستند دلار را به طلا تبدیل کنند. داشتن طلا همچنان برای امریکایی‌ها ممنوع بود و بسیاری از کشورهای دیگر هم محدودیت‌هایی بر مالکیت و مبادله طلا وضع کرده بودند. در سال‌های پس از جنگ، دولت ایالات متحده با توجه به برخورداری از موهبت طلاهای اضافه و امکان صادرات دلار به دیگر نقاط جهان، دستش برای خرج کردن باز بود. شبکه نظامی-صنعتی^۲ این کشور هم توانست از این نم‌کلاهی برای خود بدوزد و برای درآوردن خرج جنگ‌هایش در سراسر جهان از شیر پول دستوری سیراب شود. برنامه‌های رفاهی طرح «میثاق نوین» روزولت (نیو دیل) هم در دهه ۱۹۵۰ فریه و فریه‌تر شدند و در دهه ۱۹۶۰ این سرطان با «جامعه بزرگ»^۳ لیندون بی. جانسون همه‌جا را

۱. sovereign default

اشاره به ناتوانی یک دولت در پرداخت بدهی‌های ملی است.

۲. military-industrial complex

اصطلاحی که دوايت آیزنهاور، رئیس‌جمهور ایالات متحده، در نطق تودیع خود استفاده کرد و اشاره به نفوذ نظامیان و صنایع دفاعی امریکا در فرایند سیاست‌گذاری این کشور دارد.

۳. the Great Society

درنوردید؛ «جامعه بزرگ» یک دولت رفاه دائمی به وجود آورد که خرجش با پول دستوری تأمین می‌شد. کشورهای جهان همچنان به دلار نیاز داشتند و آن را می‌خریدند؛ دلیلی هم نداشت کسی دغدغه نقدشوندگی آن را داشته باشد. اما ایالات متحده نیز در اواخر دهه ۱۹۶۰، درست مانند انگلستان در ۱۹۱۴، دچار بحران (خشکی/ تنگنای طلا) شد. بانک‌های مرکزی اروپا خواهان این بودند که انبوه ذخایر دلاری خود را تبدیل به طلا کنند؛ دلاری که هر روز ارزش آن کمتر و کمتر می‌شد.

در ۱۵ اوت ۱۹۷۱ رئیس‌جمهور نیکسون «شوک نیکسون» (مجموعه‌ای از طرح‌ها و مصوبات دولتی برای مقابله و مهار تورم فزاینده و بیکاری) را اعلام کرد و در نطقی تلویزیونی گفت:

"سومین مؤلفه ضروری برای افتادن در مسیر رشد و پیشرفت، ایجاد اشتغال و متوقف کردن تورم است. ما باید از جایگاه دلار آمریکا به عنوان رکن ثبات پولی در سراسر جهان محافظت کنیم. طی هفت سال گذشته، به طور متوسط هر سال یک بحران پولی بین‌المللی تجربه کرده‌ایم. اما چه کسی از این بحران‌ها سود برده است؟ کارگران، سرمایه‌گذاران و تولیدکنندگان واقعی ثروت هیچ‌کدام نفعی نبرده‌اند. همه این سودها به جیب سفته‌بازان بین‌المللی پول رفته است. کار آن‌ها در بحران‌ها رونق می‌گیرد و همان‌ها هم این بحران‌ها را ایجاد می‌کنند.

در هفته‌های اخیر، سفته‌بازان یک جنگ تمام‌عیار علیه دلار آمریکا به راه انداخته‌اند. قوت ارز یک ملت در گرو قوت اقتصاد آن است و آمریکا با فاصله قدرتمندترین اقتصاد جهان است. از این رو به وزیر خزانهداری دستور دادم تا اقدامات لازم برای دفاع از دلار در مقابل سفته‌بازان انجام گیرد.

به آقای وزیر [خزانهداری] کائلی دستور دادم که به طور موقت تبدیل دلار به طلا یا دیگر انواع دارایی‌های ذخیره را متوقف کند، مگر تحت شرایط و مقداری که به نفع ثبات پولی و منافع عالی ایالات متحده باشد. اما این اقدام که البته بسیار هم فنی است چطور چیزی است و برای شما چه معنایی دارد؟ بگذارید از شر این لولویی که برایمان ساخته‌اند، یعنی کاهش ارزش پول، راحت شویم.

اگر می‌خواهید یک خودروی خارجی بخرید یا سفری به خارج بروید، شاید با توجه به شرایط بازار دلار تان کمی کمتر قدرت خرید داشته باشد. اما اگر از جمله اکثریت آمریکایی‌ها باشید که محصولات ساخت آمریکا را در خود آمریکا می‌خرند، دلار فردای شما همان قدر می‌ارزد که امروز ارزش دارد. به زبان دیگر، پیامد این کار، ثبات دلار خواهد بود. البته با این کار در میان معامله‌گران پول بین‌المللی خیلی محبوب نخواهیم بود ولی دغدغه اصلی ما کارگران آمریکایی و رقابت سالم در سراسر جهان است".

پیشگویی‌های نیکسون و وعده‌هایش البته درست از آب در نیامد و طی چند دهه بعد قیمت‌ها سر به فلک کشیدند. به جای ایجاد ثبات شاهد سقوط ارزش دلار بودیم و این سیستم جدید (یک سیستم شبه‌تھاتری^۲ بین‌المللی که در آن دیگر از لنگر طلا هم خبری نبود) باعث

۱. gold crunch

۲. partial barter

شد معامله‌گری پول به کسب‌وکاری پرسود و البته صنعتی غول‌آسا بدل شود! علی‌رغم توقف تبدیل دلار به طلا، خزانهداری امریکا متعهد به میخکوب^۱ کردن دلار به طلا بود و باید قیمت دلار را در سطح معینی حفظ می‌کرد. اما همین معرکه هم عمر کوتاهی داشت و این سراب پول سالم فقط تا سال ۱۹۷۳ ادامه پیدا کرد. گفتنی است از همین سال شاهد آغاز افزایش سریع هزینه‌های زندگی نیز بودیم.

آنچه پیش‌تر آمد را می‌توان چنین خلاصه کرد: بانک انگلستان در عمل استاندارد طلا را در سال ۱۹۱۴ تعطیل کرد و فقط در سال ۱۹۲۵ به طور موقت به استاندارد شمش طلا بازگشت که آن را هم در سال ۱۹۳۱ کنار گذاشت. ایالات متحده نیز استاندارد طلا را در سال ۱۹۱۷ رها کرد ولی این استاندارد دوباره در سال ۱۹۲۲ احیا شد و تا سال ۱۹۳۵ ادامه داشت و بعد از آن باز تعطیل شد. بریتانیا و ایالات متحده از سال ۱۹۲۲ استاندارد مبادله طلا را پذیرفتند ولی در سال ۱۹۷۱ آن را هم رها کردند و سراغ استاندارد دلار دستوری رفتند. از سال ۱۹۱۴ ارزهای این دو کشور بیش از ۹۵ درصد از ارزش خود را در مقایسه با طلا از دست داده‌اند. استقرار استاندارد دستوری فرایندی بلندمدت و طولانی بوده است ولی می‌توان برخی بزنگاه‌ها را برای آن برشمرد: مصادره طلا، افزایش قیمت‌ها، تلاش برای کنترل قیمت‌ها، برنامه‌ریزی متمرکز، انبساط اعتباری و تورم پیامد آن، رونق و رکود (ادوار تجاری) و سرانجام صادر کردن تورم با استفاده از ترفند «توی پاچه بقیه کردن» (قالب کردن ارز کمپشتوانه^۲ خود به دیگر کشورهای جهان).

استاندارد دستوری حاصل طراحی مهندسان نیست بلکه بانک‌های مرکزی به دلیل بحران اعسار^۳ قریب‌الوقوع‌شان از سر ناچاری به سراغ آن رفتند؛ این بحران پیامد ژئوپلیتیکی ۶۰ سال آمیزش سیاست و پول بود و گریزی هم از آن نبود. تاریخ پول دستوری در واقع چیزی جز تاریخ مدیریت نکول‌ها از سوی نهادهای مالی دولتی نیست؛ پول دستوری یک تکنولوژی با طراحی سنجیده مثل بیت‌کوین نیست که هدفش تدارک یک پول سالم یا انتقال پرداخت‌ها^۴ باشد. بانک‌های مرکزی سراسر جهان نیز درست همان الگویی را پی گرفتند که پیش‌تر بریتانیا و ایالات متحده رفته بودند؛ آن‌ها نیز بعد از نکول روی طلا، مردم‌شان را مجبور به استفاده از پول دستوری خود کردند.

فرایند اجرای این استاندارد در سال ۱۹۱۴ آغاز شد و در عمل تکمیل آن تا سال ۱۹۷۱ طول کشید. یک قرن پس از پیدایش پول دستوری و نیم قرن پس از اجرای عملیاتی آن، دیگر زمان ارزیابی این استاندارد پولی نیز فرا رسیده است.

اصطلاحی که هانس هرمان هوپه، متفکر آلمانی، باب کرد و اشاره به سیستم دستوری پس از استاندارد طلاست؛ در این سیستم با توجه به نبود یک ارز همگن جهانی، پیش از خرید کالای خارجی باید ارز خارجی موردنظر فروشنده را خریداری کرد که هزینه مبادله را افزایش می‌دهد. این سیستم در واقع نوعی عقبگرد در مسیر تکامل «طبیعی» پول به حساب می‌آید و کاستی‌های دوران تهاوت و مشکل «ناهمزمانی خواسته‌ها» را تداعی می‌کند.

۱. pegged

۲. fractionally backed currency

۳. insolvency

۴. payment transfers